

شاه در

ارک بلند نام اسماعیلی

نوشته

کار و ادون میناسیان

ترجمه

دکتر ابوالقاسم سیدی



کتابخانه ملی و اسناد ایران

۴۹۶

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

میناسیان، کارو اون	Minasian, Caroowen
شاه‌دژ ارگ بلند نام اسماعیلی / نوشته: کارو اون میناسیان؛ با مقدمه‌ای از: لارنس لاکهارت؛ ترجمه: ابوالقاسم سزّی. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۶.	
۲۴۰ ص. (انتشارات اساطیر، ۴۹۶)	
ISBN 964-331-204-6	
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا	
عنوان اصلی: Shah Diz of Isma'ili fame: its siege and destruction, 1971	
نماینه	
شاه‌دژ ایران - تاریخ - اسماعیلیان، ۴۸۳ - ۶۵۴ ق؛ لاکهارت، لارنس، ۱۸۹۰ - م	
Lockhart, Laurence مقدمه‌نویس.	
ش ۹ م / ۸۵۹ DSR	۹۵۵ / ۰۵۴
کتابخانه ملی ایران	۱۳۸۶
	۱۰۷۸۷۸۹

قیمت: ۴۸۰۰ تومان



آرشیو اساطیر

شاه‌دژ

دکتر کارو اون میناسیان

ترجمه ابوالقاسم سزّی

چاپ اول: ۱۳۸۷

حروف چینی: نصرتی

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۲۰۴-۶

حق چاپ محفوظ است.

نشانی: میدان فردوسی، اول ایران‌شهر، ساختمان ۱۰.

تلفن: ۸۸۸۲۱۴۷۳؛ نمایر ۱۹۸۵ ۸۸۳۰

فهرست مطالب

۹	اصفهان
۱۳	یادداشت مترجم
۱۷	دو شرح حال
۲۳	پیشگفتار
۲۵	سپاسداری‌ها
۲۷	دیباچه
۲۹	تکه‌های مقدماتی
۲۹	اشتیاق نام‌ها
۳۱	کوه سپهان
۳۱	جایگاه
۳۵	راه‌های رهیافت
۳۷	فصل یکم - تاریخ روزگار باستان
۴۳	دژهای ایران و اصل آنها
۴۸	دوران مسلمانان نخستینه و اصل اسماعیلیان
۵۳	عبدلله قداح
۵۴	دوران سلجوقی
۵۴	حسن صباح
۶۳	احمد بن عطاش
۶۴	تاریخ شاه‌دژ
۶۴	داستان ساختمان آن
۶۷	ملک‌شاه و نظام‌الملک
۷۱	فصل دوم - ویرانه‌های شاه‌دژ
۷۱	ارگ
۸۰	برزن‌های بزرگان
۸۲	سربازخانه‌های خاوری
۸۵	سربازخانه‌های جنوبی

۸۷	پنجم - رشته خاوری
۸۸	سنتیغ‌ها
۹۱	دژ کهن
۹۲	دیوار بزرگ
۹۵	آب انبار
۹۵	سد اصلی
۹۸	انبارها
۹۹	بخش باختری رشته کوه شمالی
۱۰۱	دروازه‌ها
۱۰۵	محراب آتش
۱۰۷	فصل سوم - ویرانه‌ها و جای‌های جالب در نزدیکی دژ
۱۰۷	گل زرد
۱۱۱	غره قنبر (غار قمبر)
۱۱۶	چشمه دالون
۱۱۷	چشمه آب چکان (چشمه نقط)
۱۱۹	یوسف آباد و خاچیک آباد
۱۲۲	چشمه گنگ آباد نیمه حصار
۱۲۳	غارها
۱۲۵	قلعه سنگی
۱۲۹	فصل چهارم - طراحی - ساختمان - دفاع‌ها
۱۳۵	فصل پنجم - گردپیچ کوه و ویران کردن دژ
۱۴۵	تعیین تاریخ
۱۴۹	چکیده سخن
۱۵۱	پیوست A - خلاصه‌هایی از ابن‌اثیر درباره اسماعیلیان شاه‌دژ و جزآن
۱۵۹	مآخذهای دیده شده از سوی نگارنده به زبان‌های پارسی و تازی
۱۶۳	فهرست پیکره‌ها
۱۶۹	پیکره‌ها
۱۶۹	عطاش جان
۲۳۱	نمایه‌ها

اصفهان

در سپاهان که هست رشک بهار
در سپاهان که می‌دهد هر صبح
در سپاهان که نقشبند قضا
چشم زاینده رود در دل شهر
در سپاهان که قصه تاریخ
در سپاهان که پیچ هر کوچه
در سپاهان که می‌نیارد کرد
باشد اندر جهان خلاق را
اندر این شهر هر چه هست به است
سبب و زردآلو و گلابی و به
صادر و واردش همه مطلوب
در بهاران چو گوهران گیلان
پل می و سه‌اش نمونه دهر
هم بناهای خوب تاریخی
پل خواجه‌وش خواجهگان را توش
مسجد شاه او به میدان شاه
شیخ لطف اللهش که بی مثل است
هسنر از اوج می‌زند لب‌خند
چل‌ستونش ستون هفت فلک
قایوی عالی‌اش به شوکت و شان
سهل گردد ز فیض هر دشوار
گل پیام دل از گل رخسار
می‌زند نقش غیب در گل نار
روز و شب هست جاودان بیدار
باز گویند با تو هر بازار
خیم و پیچ جهان کند اقرار
سر خط فضل آن کسی انکار
به صفاهان توجه بسیار
انگبین و گل و هلو و انار
سبزه و شاخه و گل و گلزار
خوب همچون عذار ماه عذار
گرد بر شاخ و چشمکش چو شرار
چارصد سال بیشتر در کار
همه کم مثل، پر ز نقش و نگار
یادگاری گران سر و ستوار
زیرکان را به سر فکسند دوار
اندر آن جایگاه چو چشم خمار
پر طاووس می‌نماید سار
نقشبند ثوابت و ستار
همتراز سپهر در مقدار

عشق در رنگ‌های کاشی‌هاش آدمی را به جان کند بیدار
 مسجد جامعش به جمع جهان شاهکاریست در ستون و ازار
 تخت فولاد آن در این عالم نیک مردان دهر راست مزار
 صفه کوهش که ناظر شهرست سرفرازنده صخره و کهسار
 دژ جنگندگان به گاه ستیز گشتگاه ردان به فصل بهار
 چار باغش بهین خیابان است کف زنان از نشاط دست چنار
 گام گام زمین او تاریخ فصل فصل زمان او اسرار
 دیده بس خون بیگناهان را از سپاه ستمگر غدار
 مردمانش به چشم خود دیدند ظلم تیسور و قتل عام تبار
 بخردانش به گلشن دانش چون درختان باغ خلد به بار
 همه عالی تبار و تاریخی همه مردم شناس و مردم وار
 عامیانش نمونه‌ی عامی بس عوامانه‌تر به ملک و دیار
 سخن شاعران معروفش خوش‌تر از گسوه و در شهوار
 در «جمال»^۱ و «کمال» بی‌مانند در بزرگی و جود دریا وار
 تختگاه بزرگتر شاهان لرزه افکن به گنبد دوار
 پهلوانان آن گسروه گروه قهرمانان او هزار هزار
 مسکن عارفان نیک اندیش مأمن سروران صاحب دار
 هرچه گویی از آن کجا گویی قطره از بحر و مشت از خروار
 اصفهان گوهریست بی‌مانند یا چراغی است سرفراز منار
 یا چو ماهی بود به چرخ بلند جلوه بخشای خلق درشب تار
 اصفهان شهر شعر و شادی و شوق اصفهان شهر فضل و دانش و کار
 هست صانع‌نگر هنرمندش به هنر مفخر جهان یکبار
 طوقچی و زنده‌رود و جویاره فخر هر کوی و فخر هر جویار
 خسود ز زینه‌رود چون گویم طرفه رودیست به ز دریا بار
 میوه‌هایش نمونه و عالی همچو اندر شمال شالیزار

عطر بوی گسل بهارانش حور را مست می‌کند به کنار
 غسرفه‌های بلند پل گویی در بهشت است و چشمه‌ها به جوار
 مرغ‌ها در میان پهنه رود حمد گویان حضرت دادار
 مجلس عاشقان و معشوقان هله اینجاست کاروانسالار!
 خیره در جلوه‌های حکمت صنع بر لب آب مرغ ماهیخوار
 گام در گام حکمت است و بدیع ذره در ذره مست به‌ماهشیار
 چشمه‌های پل از فراز زمان اشکبارند و ثابت و سیار
 خیره در جلوه‌های صد تویش در دو سوی پل از عجب انتظار
 خواند نصف جهانش عقل لبیب در جهان این قدر که آرد بار

طلب! ای عاشقان خوش‌گفتار

سفرای رهروان شیرینکار!

۱. سری ۱۳۷۶ خ

یادداشت مترجم

دوست دانشورم جناب جمشید مظاهری «سروشیار» از نگارنده خواست که این کتاب را که توصیف بازمانده‌های آوردگاه دژی از دژهای اسماعیلیان در کوه صفه اصفهان و تاریخچه‌واری از آن جماعت نستوه است و نویسنده‌اش به گواهی آگاهان موثق و هم‌نفسان معتمد او که سخنان یکی دو تن از ایشان از این پس بیاید - یکی از رهپویان فرهنگ و ادب ایران زمین و در زمینه آدمی‌گری و مردمی از نخبگان ارمنیان اسپهان و در قلمرو دانش از پزشکان دانشمند و برای اصفهانیان بسی سودمند و به سخن دیگر همانا یکی از فرزندان برگزیده آدمی سیرت این شهر و موجب افتخار آن بوده است^۱ به زبان پارسی برگرداند. اجابت خواست این بزرگوار را با همه خستگی‌هایی که در این مرحله از زندگانی، از پیمودن وادی ناهموار سخن در این بنده پدید آمده و بی‌توجه به اهمیت و ارزشی ناچیز که در این گوشه از جهان که عرصه نفس زدن اوست - به اینگونه کارهای مستقل می‌دهند دامن همت به کمر بسته، آن را از زبان انگلیزی به پارسی برگرداند. ناگفته نماند که در این کار انگیزه‌هایی دیگر یاریگر خواست آن دوست بود از جمله:

۱. علاقه به طایفه ارجمند ارمنیان که در شهر اسپهان تنوع پدید کرده در صنعت و هنر و دانش و بینش چهره‌هایی بزرگ از میان ایشان برخاسته در پیشه‌های گونه‌گون به شهر رونق و آوازه بخشیده در طی سده‌ها از برای پیشرفت

۱. آقای مرتضی تیموری از زبان زنده یاد محمد باقر الفت اصفهانی شنیده‌اند که در تأیید بزرگواری‌ها و مردم دوستی‌های نویسنده کتاب فرموده است: در اصفهان تنها یک مسلمان (در تداول عامه و گاه خاص برابر آدم راست و درستکار بوده است) هست و آن هم دکتر کاروی ارمنی است!...

آن در زمینه‌های گوناگون کوشیده‌اند^۱ و...

۲. موضوع کتاب که درباره‌ی همت و اراده‌ی سستی‌ناپذیر جماعتی از ایرانیان دلاورست که در برابر سیطره‌ی حاکمان دژخیم و دنیادارانی که در زیر بیرق کیش و آئین با هر گونه نوآوری و نواندیشگی سر ستیز داشته‌اند به‌پا خاسته و برای مبارزه با اهریمنان و دژخیمان خانمان برانداز به‌هر کاری دست زده به ستیغ کوه‌ها پناه برده و تاپای جان کوشیده و از خود اسطوره‌هایی بی‌همتا از دلاوری و پایداری برجای نهاده و نیز در نگهداشت آثار فرهنگی و علمی ایرانیان و از میان بردن خودکامگی فرومایگان صدرنشین به جان و بیش از حدّ توان کوشیده‌اند و...

۳. روشن‌تر شدن گوشه‌هایی از تاریخ زادگاه و زیستگاهم که پیشینه‌ای به دیرینگی و درازای تاریخ دارد، شهری که جای جای آن یادآور مبارزه‌ی نسل‌هایی است که در برابر ستم ستمگران تیمورگونه سخت استوار درایستاده و قربانیان فراوان بی‌حدّ و شمار داده و این مبارزه در راه داد و طرد بیداد از تاریخ باستان از کاوه آهنگر بگیر تا احمد عطاش و بسا قهرمانان گمنام و بی‌نام و نشان دیگر در درازای تاریخ پیوسته همی بوده است و در «تبارنامه‌ی خونین این قبیله»^۲ ثبت و ضبط است.

۴. زنده کردن نام و یاد ارجمندان و قدردانی و سپاسگزاری از بزرگانی که دل‌های فرزانه‌شان به مهر این آب و خاک گرانمایه می‌تپیده و به همین انگیزه در راه روشنگری گوشه‌هایی از تاریخ و فرهنگ مردم آن بی‌هیچ ادعا و بزرگ‌نمایی و بی‌بهره‌وری و پشتیبانی از هیچ مقام و دستگاهی سالیان دراز به کوشش و پژوهشی خستگی‌ناپذیر پرداخته و از خود آثاری ارزشمند به‌جا نهاده‌اند و... برای پرهیز از درازگویی به همین سخن کوتاه بسنده کرده با سپاسگزاری از

۱. از جمله نخستین ماشین چاپ در ایران را یک ارمنی به‌نام یعقوب جان در دوره‌ی صفوی ساخت. نگ: ویلم فلور، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران ۱۳۶۶، انتشارات توس ج ۱، ص ۲۸۸ [به ترجمه‌ی همین خامه]

۲. تبارنامه‌ی خونین این قبیله کجاست که هر دقیقه شهیدی دگر بیفزاید

دوستان دانشوری که به خواهش نگارنده هر کدام شمه‌ای از یادها و خاطره‌ها و آگاهی‌های خود را درباره نویسنده بلند پایگاه کتاب نوشته‌اند سخنان ایشان را به ترتیب حروف الفبای نام‌های خانوادگی‌شان در زیر آورده به امید آنکه چهره راستین نویسنده روانشاد برای خواننده ارجمند با روشنی بیشتر پدیدار و شناخته شود و در پایان آن برداشت و احساس کنونی‌اش را از ارج و پایگاه این جماعت ستم ستیز به ویژه همشهری نامبردار احمد عطاش و حماسه همسر دلاورش در منظومه‌واری می‌آورد که با آنچه خامه بدستان جیره خوار حاکمان زمان و مزدوران یا عمله بیداد - دزدان با چراغ - بنا به مذهب مختار روزگاران‌شان که روزگاران «رأی من و فکر من» بوده است نگاشته‌اند نسبتی ندارد. و در پایان سخن برای جناب آقای عبدالکریم جریزه‌دار مدیر محترم انتشارات اساطیر که چاپ این کتاب را در دستور کار خود قرار دادند تندرستی و بهروزی آرزو دارد.

ا. سری

اصفهان ۱۳۸۲ خ

دو شرح حال

۱. نوشته دکتر ساسان سپنتا

دکتر کارو میناسیان از پزشکان دانشمند و آگاه در آثار باستانی اصفهان بود. چون در زمینه آثار باستانی به ویژه «شاه‌دژ» دارای پژوهش‌ها و نوشتارها بوده است جا دارد در اینجا تا حدی که حافظه یاری می‌کند شمه‌ای درباره او بنویسم. از آنجا که او پزشک خانوادگی ما بود و افزون بر آن با زنده‌یاد پدرم عبدالحسین سپنتا دوستی دیرین داشت، نگارنده از دوران کودکی او را می‌شناختم و جز هنگام نیازمندی‌های پزشکی در بیشتر نشست‌های خانوادگی و گردش‌های علمی بازدید آثار باستانی اصفهان و پیرامون آن به اتفاق پدر با او همراه بودم.

دکتر کارو از ارمنیان فریدن اصفهان بود که پدرش با اندک سرمایه‌ای که برای آموزش او فراهم کرده بود، او را برای دانش‌اندوزی به هند فرستاد. وی پس از آن برای دنبال کردن آموزش در رشته پزشکی به انگلستان رفت و پس از گرفتن تخصص در طب داخلی و جراحی در لندن، به عضویت انجمن سلطنتی جراحان بریتانیا پذیرفته شد. آنگاه به ایران بازگشت و یک چندی پزشک خصوصی شیخ خزعل شد. خزعل خان ملقب به معزالسلطنه (سردار اقدس) شیخ بوشهر که روزگاری بر خوزستان فرمانروایی داشت و لقب خود را از مظفرالدین شاه گرفته بود و اندیشه سلطنت بر خوزستان را که او به ناحق نام عربستان بر آن نهاده بود، در سر می‌پرورانید. شیخ خزعل در آذر ۱۳۰۳ تسلیم رضاشاه گردید، او را به تهران روانه کردند و قشون رضاشاه سرتاسر خوزستان را بازپس گرفت. گفته‌اند که رضاشاه از شیخ خزعل بیم داشته و شیخ بعدها در

تهران کشته شد. پس از این رویدادها دکتر کارو به اصفهان آمد و یکچندی در بیمارستان مسیحی اصفهان کار کرد ولی پس از چند سالی نزدیک آغاز جنگ جهانی دوم از خدمت در بیمارستان کناره گرفت و در شمال پل اللهوردی خان در کنار خانه خود مطب برپا کرد.

همسر او از خانواده‌های سرشناس جلفای اصفهان به نام بام‌بان بود که خانه‌اش در خیابان نظر روبه‌روی میدان جلفا بود.

دکتر کارو پس از ترک بیمارستان به یکباره از کار جراحی دست بازداشت و تنها به طب بالینی پرداخت. از سالهای پیرامون ۱۳۲۰ مطب او آوازه یافت و او و دستیارش که یکی از ارمنیان به نام تیکران بود و کار تزریقات را انجام می‌داد، سالها در همان‌جا بودند و آن مطب تا نزدیک سال ۱۳۴۵ بود. دکتر کارو از آغاز آمدن به اصفهان هیچگاه به کار دولتی نپرداخت و پس از تأسیس دانشکده پزشکی در اصفهان علاقه‌ای به کار تدریس و مقید شدن به استخدام دولت از خود نشان نداد و تنها به پیشه پزشکی به گونه آزاد پرداخت. مطب او در بامدادان و پسین‌ها باز بود و در رعایت نوبت میان تهیدست و توانگر تبعیض روا نمی‌داشت. به یاد دارم چندبار با نپذیرفتن برخی از کسان خانواده دولت‌مردان اصفهان، میان او و آنان کدورت و گاه درگیری پدید آمده بود. به کار معاینه دل می‌سپرد و کیفیت کار را فدای سودجویی نمی‌کرد. در اتاق کار او، روی دیوار پشت میزش، دو قاب عکس، یکی از پاستور و دیگری عکس فلمینگ کاشف پنی‌سیلین بود. این فلمینگ با کشف خود بیماران بسیاری را از مرگ رهانید و تحولی بزرگ در درمان بیماری‌های عفونی پدید کرد و از این‌رو در ۱۹۲۸ جایزه نوبل را در پزشکی گرفت. کاشف پنی‌سیلین، در دانشگاه لندن استاد دکتر کارو بود و وی عکس او را همواره در دفتر کارش گذاشته با حق‌شناسی از او یاد می‌کرد.

نظر به علاقه‌ای که دکتر کارو به فرهنگ ایران داشت. از آغاز کار در اصفهان به گردآوری کتاب‌های خطی و چاپی گرانبها درباره تاریخ، ادب، هنر، باستان‌شناسی و فرهنگ ایران پرداخت و اندک اندک کتابخانه ارزشمندی فراهم کرد. بارها روزهای تعطیل روزگار خود را به بازدید از آثار باستانی اصفهان و

پیرامون آن: در کوه آتشگاه، کوه صفه و شاه‌دژ بر ستیغ آن و ویرانه‌های نورباران و تل‌واسگان در خاور اصفهان می‌گذرانید و در بسیاری از این بازدیدهای علمی که به اتفاق پدر با کارو همراه بودم. و در پیرامون اصفهان با پرسش از آگاهان به تعیین جاهای کهن چون: باغ کاران، باغ ظله، باغ ناچها (جایی که در دوران گذشته رامشگران هندی در آن می‌زیسته‌اند)، چنگان، جایگاه پیشین کاخ ملک‌شاه سلجوقی و طاق پیروزان و از این‌گونه کارها می‌پرداختند و با اشتیاق یادداشت برمی‌داشتند. همچنین بود در بازدیدهای ویرانه‌های بالای کوه آتشگاه (در باختر اصفهان) و آثار بجای مانده بر چکاد کوه صفه که یادداشت‌های اندک او در کتاب «شاه‌دژ» (متن انگلیسی این کتاب) در ۱۹۷۱ در لندن به چاپ رسید. افزون بر آن، دکتر کارو دربارهٔ بزرگانی همچون ابوعلی سینا و اندیشه‌های پزشکی او مقاله‌هایی فراهم کرده بود. می‌گفت در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ خورشیدی) آنها را مدون کرده است، ولی نمی‌دانم بر سر یادداشت‌های او چه آمده است.

دکتر کارو در آمیزگاری و روبه‌رو شدن با مردم هیچگاه چرب‌زبانی و مزاج‌گویی روانمی‌داشت. از این‌رو دوستان او انگشت‌شمار بودند. در آذرماه ۱۳۳۴ که برای دریافت پذیرش از یکی از دانشگاه‌ها به معرفی‌نامه‌ای نیاز داشتم، دکتر کارو آن را خود، ماشین و امضاء کرد و نسخهٔ دوم آن را به من سپرد.^۱ می‌دانستم که به آنچه نوشته است باور دارد و کوچکترین تعارفی با نزدیکترین کسانی که او را می‌داند. در گواهی‌های پزشکی هم آنچه می‌نوشت از بن دندان بود. پس از آن سالها از اصفهان دور شدم و در تهران، بیرون از کشور و باز تهران به آموختن و کار پرداختم، با این همه هر بار که به

1. 16 - the December, 1955

To whom it may concern.

I have known Mr. Sasan Spenta, of khiaban shaikh behai of Isfahan, since his childhood. I testify that he is diligent, hard worker and intelligent, and is one of those students who genuinely desires to learn and progress.

He is of very good character, modest and reliable.

(C. Minasian) M.D., M.R.C.S.

اصفهان می‌آمدم، از کارو دیدار می‌کردم. در آن زمان نوجوانی را پشت سر نهاده، در گرماگرم دانش‌اندوزی و کار اندک تجربه‌ای اندوخته بودم، سرد و گرم روزگار را می‌چشیدم و فراز و نشیب روزگار را می‌سپردم. در این دیدارها دکتر کارو که مرد خودساخته‌ای بود، از زندگی دوران دانشجویی خود در لندن می‌گفت، که نزدیک سی سال پیش از آن تاریخ گذرانده بود. از صرفه‌جویی‌ها، درس خواندن‌ها، تنهایی‌ها، همت‌ها و خودساختن‌ها که داشت به کوتاهی می‌گفت که برای من بسیار آموزنده بود و گذشته از آن، دید و شناخت اجتماعی او بسیار ژرف بود و روزگار همسخنی با او در آن روزگار در شناخت او و منش و باورهایش برای من بیش از پیش سودمند بود. دکتر کارو سالها در انجمن آثار ملی اصفهان کوشا بود و با پیشنهادها و راهنمایی‌های کارشناسانه به دست‌اندرکاران در نگهداری آثار باستانی اصفهان کوشیده بود.

ایران‌شناسان بزرگ که به اصفهان می‌آمدند، برخی که از دور و نزدیک با او و آثارش آشنایی داشتند، از او دیدار می‌کردند. یکی از آنان دکتر لارنس لکه‌هارت بود که تقریظ کتاب «شاه‌دژ» او را نگاشته است. دکتر کارو، با تلفظ بسیار روان به زبان انگلیسی سخن می‌گفت و متن نوشتاری انگلیسی او هم پخته بود. او همواره به ورزش دلبسته بود و به من خاطرنشان می‌کرد که هرکس برای حفظ تندرستی خود باید دست کم روزی سه الی چهار کیلومتر تند پیاده‌روی کند و خود او نیز چنین می‌کرد. بیشتر روزگار فراغت او به مطالعه می‌گذشت. پذیرایی او از دوستان نزدیکش در کتابخانه‌اش ساده و بی‌پیرایه بود و برای رفع خستگی به قهوه تُرک و بیسکویت دلبستگی فراوان داشت.

دکتر کارو تا سالها، پیرامون ۱۳۴۶ در اصفهان بود. رفته رفته با افزایش سن به بستر بیماری افتاد. بازپسین بار در بیمارستان مسیحی اصفهان به دیدار او شتافتم. او پس از آن نزد فرزندانش که در لندن بودند رفت و بقیه عمر را در آنجا گذراند و همانجا درگذشت. نظر به علاقه‌ای که به اصفهان داشت، وصیت کرد که دامنه کوه صفه (در جنوب شهر اصفهان) که ناظر بر جلفا و اصفهان و چشم‌اندازهای سرسبز آن است، آرامگاه او باشد. یادش گرامی باد.

دکتر ساسان سپنتا

فروردین ۱۳۷۹

۲. نوشته‌ئون میناسیان

دکتر کارو میناسیان ۲۴ دسامبر ۱۸۹۷ میلادی در روستای ماموکای چهارمحال زاده شده و در ۱۵ مه سال ۱۹۷۳ در لندن درگذشت و در گورستان ارمنیان جلفا در کنار پدر و مادرش به خاک سپرده شد.

آموزش ابتدایی خود را در مدرسه ملی ارمنیان جلفا و آموزش عالی خود را در مدرسه ارمنیان کلکته انجام داده، سپس از دانشگاه لندن، ادینبورگ و لوزان مدرک پزشکی (MRCS.MD) گرفته است.

در سال ۱۹۲۳ به ایران بازگشت و ۳ سال در اهواز و تا سال ۱۹۳۵ در تهران به کار پرداخت. سپس به اصفهان آمد و تا سال ۱۹۶۷ در بیمارستانها و کلینیک خصوصی کار کرد.

این پزشک زبردست در میان مردم بلندآوازه و سالها دکتر بیمارستان هوسپ بغوسخانیان ارمنیان، زایشگاه بیمارستان کازرونی و جز آنها بوده است.

پژوهشگر و باستان‌شناس و عضو بسیار کوشای حفظ آثار ملی و باستان‌شناسی اصفهان بود - درباره شاه‌دژ کوه صفه، این پژوهش را انجام داده است - کتابهای دیگر از جمله کتابهایی هم به زبان انگلیسی منتشر کرده که برخی به فارسی ترجمه و چاپ شده است. آثار دیگرش:

۱. کتابی درباره بهداشت خانمها در زمان دانش‌آموزی خود با عنوان «ماهانه» در سال ۱۹۱۵ نگاشته که به زبان ارمنی است.

۲. تأثیر سیگار ۱۹۲۹ پاریس

3. Contribution a Letude des Anomalies Renv uecterales. 1929. Lausanne.

4. The Chernicle of petruos di sarkis Gilanents

(یادداشت‌های سرگیس گیلانتس پیرامون برآمدن افغانان (سقوط اصفهان)

که استاد محمد مهریار به فارسی ترجمه کرده و دوبار چاپ شده است.

5. Shah Dis of Esemali Fmme, 1971 London (شاه‌دژ)

نیز آثار کهن با ارزش و کتاب‌های خطی و چاپی قدیمی را گرد آورده بود که پاره‌ای از آنها را فروخت و پاره‌ای را هم به دانشگاه اصفهان و کتابخانه دانشگاه اکسفورد بخشید.

یادش همیشه بخیر و نامش همیشه جاودان باد.

۷۸/۶/۱۶

پیشگفتار

در سال ۱۹۵۰ دکتر لارنس لکه‌هارت^۱ از من پرسید که آیا می‌توانی جایگاه شاه‌دژ را در نزدیک اصفهان تعیین کنی؟ من درباره شاه‌دژ چیزی نمی‌دانستم و همه پرسش‌هایم از آدم‌های آگاه محل و دیگران کمترین پرتوی بر موضوع نیفکند. نام شاه‌دژ از یادها رفته بود. هیچ‌کس از جای آن آگاهی نداشت. من نومید شدم. کمی بعد در حال خواندن جلد دوم تاریخ ادبیات فارسی نوشته‌ای. جی. ادوارد براون به ارجاع‌های او رسیدم آنجا که پس از ابن‌اثیر فهرست دژهایی را که اسماعیلیان گشودند می‌آورد. از جمله شاه‌دژ را و خولنجان را در نزدیک اصفهان و از ناگاه به‌یاد آوردم که در دوران کودکی بازمانده‌های دیوارهایی را بر فراز کوه صفا دیده بودم.

فردای آن روز به کوه رفتم و با شگفتی بسیار به‌جای آنچه به‌یادم آمده بود، ویرانه‌هایی گسترده دیدم که بر سراسر فراز کوه پخش شده بود.

تاریخ‌نگاران تازی زبان سده‌های دهم تا دوازدهم هرگاه که به کوشش‌های فرقه اسماعیلیان در ایران به رهبری حسن صباح در الموت و نایب او احمد بن عطاش در اصفهان پرداخته‌اند، از دژ ما شاه‌دژ - دژکوه پیشین - نام برده‌اند.

آنان از ساختمان‌های استادانه دژ و از ویرانه‌هایش پس از نابودی آن به دست محمد شاه پسرملکشاه سلجوقی در بهارگاه سال ۱۱۰۷ میلادی سخنی نگفته‌اند. من هیچ پژوهشی را درباره ویرانه‌های دژ نمی‌شناسم و از جای آن طرحی یا عکسبرداری سامان‌یافته در دست نیست.

به‌رغم اعتراض‌های همت بلند و استغنائی طبع حقیقت‌هایی را که من به‌یاد

دارم، یک جوری با نویسندگان اختلاف دارد، ولی خواننده را به حال خود وامی‌گذاریم تا خود نتیجه‌گیری کند. حقایق خود به زبان سخن می‌گویند.

داستان شاه‌دژ ما در کنار سود باستان‌شناسیک آن در بحث‌های ملی و مذهبی زمانه با ژرفایی آمده و همه نویسندگان اصیل زمانه و روزگاران بعد به شیوه‌های قراردادی کهن به موضوع پرداخته‌اند، که می‌توان آنها را یادداشت‌های یک‌سویه نامید. و ما اکنون می‌دانیم که بیشتر نادقیق، گمراه‌کننده و بیدادگرانه‌اند. گذشته از اینها، من فکر می‌کنم اکنون زمان آن فرارسیده است که ما باید خردمندانه‌تر و با حکم‌های جدیدتر از واقعیت به تاریخ پرداخته برای فهم مسأله‌ها و تحلیل انتقادی آنها با ذهن باز نسبت به حقیقت غایی برای نتیجه‌گیریهای خود بکوشیم؛ هرچند این کار ممکن است در نظر برخی نویسندگان که بیشتر خاورزمینی‌اند و نمی‌توانند خود را از شیوه‌های سنتی واره‌انند. اگر نه دردناک، ناخوشایند باشد.

در رویکرد به این مسأله‌ها کوشیده‌ام تا آنجا که ممکن است عینی‌نگر باشم. بر سر آن نبوده‌ام که برای انجام دادن این کار احساس‌های ملی یا مذهبی هیچ گروه خاصی را برنجانم یا علیه هیچ فرقه، گروه یا طبقه اجتماعی احساس شخصی بدی داشته باشم، من طرف هیچ‌کس را نخواهم گرفت.

اندیشه‌ها از ذهن می‌گذرند، باورها تشکیل می‌شوند. اصل‌ها و عقیده‌ها تنظیم می‌شوند و مردمان دوران‌های گوناگون روزگار هواخواه آنها شده از آنها پیروی می‌کنند سپس روزنه‌ها و نادرستی‌هایی در این عقیده‌ها و اصل‌های فراوان آشکار شده، آنگاه مردم ناچار به بازنگری، بازرسی و بازسازی یا تغییر آنها می‌شوند. شیوه تاریخ‌آدمیزادگان و قانون حاکم بر طبیعت چنین است.

تنها هدف من ارزیابی رویدادهای گذشته در چشم‌انداز راستین نو است تا آنجا که در خور توان من باشد.

روی هم رفته به پنداشت من همه دین‌ها در اساس یک فلسفه دارند که به مردم بیاموزند تا با هم برادروار در صلح و هماهنگی زیست کنند. انحراف از این اصل، کار کسان یا گروه‌هایی از مردم بوده است که می‌کوشند دین را برای

هدف‌های شخصی به کار برند. پی‌آمد درخور سرزنش آن جهان پُره‌رج و مرج و آشوب کنونی است.

سخت متأسفم که بسا علیه خواست و اراده خود به دلیل‌های خاص نتوانستم در محل به کندوکاو و یا برکنار کردن نخاله‌های ساختمانی و خرده‌سنگ‌ها بپردازم. یادکردِ علت‌ها و برای چه و چه‌های آن، در اینجا ضرورتی ندارد.

سپاسداری‌ها

پیش از هرچیز ناگزیرم از دوست دانشمند دکتر لارنس لکه‌ارت از کمبریج که نه همین مرا به ترغیب به تعیین محل شاه‌دژ به موضوع علاقمند ساخت، بلکه در یکی از سفرهایش به اصفهان، در چندین سال پیش با من بر فراز کوه آمد، سپاس گویم. در طی این سالیان دراز وی هیچگاه اندرزهای بسیار ارزشمندش را از من دریغ نداشت و نه همین در پیوند با این کار بلکه در همه کارهای تاریخی جانبی که در زمان‌های فراغت دنبال کرده‌ام، از پایمردی‌هایش برخوردار بوده‌ام.

گرم‌ترین سپاس‌هایم از دوست هنرمند سمبات کیورغیان* که با اشتیاق تمام پیوسته مرا در سفرهایم به این کوه، اندازه‌گیری، طرح نقشه‌های ابتدایی از جاهای گوناگون، طراحی‌ها و همه کارهای مربوط دیگر همراهی نموده و هر چند بیشترین عکسبرداری‌ها را خود انجام داده‌ام، بسیاری از کارهای تکمیلی ارزشمند، کار اوست. عکس‌های هوایی را وامدار دو امریکایی کاپیتان پوروین^۱ و آقای ویلیام بر^۲ هستم که تنها به درخواست ویژه من گرفتند بی‌یاری این دو گرفتن چنین عکس‌هایی برای من امکان نداشت.

* سمبات کیورغیان از نقاشان نامی ایران به ویژه در آبرنگ است روزگاری در انگلستان به تکمیل هنر خود پرداخت و کارگاه نقاشی او در ضلع خاوری خیابان چهارباغ نزدیک کوچه فتحیه بود و کارهای او از آثار نفیس آبرنگ ایران است تابلوهایی هم از قطار شتر با مخمل می‌ساخت که به تابلوهای شتر مخملی سمبات زیانزد بود. شنیده از زبان دکتر ساسان سینتا با سپاس از ایشان. م

1. Captain Purvine

2. William Barr

نیز از دوشیزگان مری برکت^۱ و سرا برینت^۲ که هر دو از گالری هنر ابوت^۳، کندال وست مورلند انگلیس‌اند، سپاسگزارم که در هنگام اقامت در اصفهان بنا به درخواست من از شاه‌دژ شماری عکس و اسلاید رنگی گرفتند.

از چندین دوست دگرم که گهگاه مرا در سفرهایم به کوه همراهی کرده‌اند، مانند آقای آوانس اهانیان^۴، آقای جان ثونیان^۵، آقای ست بامبان^۶، مک^۷ و ساکو جوهانس^۸ و پسرک کارلایل^۹ و آقای آشوت^{۱۰} سپاس‌های قلبی دارم.

همچنین از آقای مهندس مارتین بهاریان^{۱۱} که به تازگی به من پیوسته، در بررسی پیمایش‌ها، طراحی نقشه‌ها و جز اینها یابوری فرمود و بازپسین ولی نه کمترین آقای پیتراستاکز^{۱۲} از موزه بریتانیا که با مهربانی بسیار فهرست گزینشی را تألیف کرد و سندهای دشوار را خواند، سپاسگزارم.

لندن ۱۹۷۰

-
1. Mary Burket
 2. Sera Bryant
 3. Abbot Hall art Gallery
 4. Havanes Ohanian
 5. John Thoonian
 6. Seth Bomban
 7. Mack
 8. Sako Johannes
 9. Carlyle
 10. Ashot
 11. Martin Baharian
 12. Peter Stocks

دِباچه

ارگ شاه‌دژ

چون به سوی جنوب اصفهان بنگری، در کنارهٔ دور زاینده‌رود کوه پُرشیب سر برافراشته معروف به کوه صفه را خواهی دید. کوهی است سخت برجسته که از فراز آن چشم‌اندازی ستودنی از اصفهان و حومه را می‌توان دید. در اینجا بر فراز چکاد بازمانده‌های دژی بلند نام، معروف به شاه‌دژ هست. در روزگاران پیشین این دژ بر اصفهان مُشرف بود و به این دلیل پیشوای اسماعیلیان احمد بن ملک بن عطاش آن را فروگرفت.

وی در اصفهان می‌زیست و در آن ولایت پیشوا و مبلغ بزرگ اسماعیلیان بود. از جمله هنرهای ابن عطاش آموزگار موسیقی بود و به دستاویز درس دادن به برخی از جوانان خدمتکاران شاه و دختران جوان خدمتگزار در دربار ملک‌شاه که در این دژ بودند، پیوسته به شاه‌دژ همی رفت و بدینسان به هنگام توانست پادگان دژ را به سود اسماعیلیان بگشاید و از آن نه همین از برای شهر بلکه از برای کُل ولایت به گونهٔ پایگاه اصلی‌اش بهره‌گیری کند، وی زود کامیاب گشت و از رهگذر ناخشنودی مردم از فرمانروایی سلجوقیان زمان و آشوب همگانی پس از مرگ ملک‌شاه، نفوذش همه‌جاگیر و گسترده گشت.

دوستم دکتر ک. آ. میناسیان که آگاهی بی‌همانندی از اصفهان و حومه دارد در مقالهٔ پیوست گزارشی کامل آنچنان که امکانش هست از شاه‌دژ و تاریخ و سرنوشت شوم آن به دست داده است. داستان گردپیچ و تسخیر شاه‌دژ به دست نیروهای سلجوقی به‌راستی داستانی فاجعه‌بار است. هرچند کارهای اسماعیلیان

هراس‌انگیز بود، انسان نمی‌تواند از احساس ستایش نسبت به سرسختی و جرأت مدافعان اسماعیلی برکنار ماند، آنگاه که در گردپیچی تنگاتنگ گرفتار شده ناچار به تسلیم شدند. دراماتیک‌ترین و فاجعه‌بارترین رویداد، سرانجام همسر عطاش است که پس از نابودی همگان تن به گوهرهایش بیاراست و از فراز باروی دژ به ژرفنای صخره‌های زیر فروجست و جان درباخت.

لارنس لکه‌ارت